

عروس حاج غلام حسین

www.ketab.ir

روایت زندگی حاجیه خانم راضیه صادقی،
مادر شهیدان اسحاق و مجید اسحاق

نویسنده: سکینه صفرزاده

عروس حاج غلام حسین

انتشارات: حماسه یاران

نویسنده: سکینه صفرزاده ■ ویراستار: مریم کتابی

طرح جلد: زهرا پناهی ■ صفحه آرا: سیدمهدی حسینی

نوبت چاپ: یکم. بهار ۱۴۰۳ ■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: زیتون ■ قیمت: ۱۴۵,۰۰۰ تومان

مدیریت هنری و آماده سازی: مؤسسه فرهنگی حماسه ۱۷

سرشناسه: صادقی، راضیه، ۱۳۲۲- آ عنوان و نام پدر: عروس حاج غلام حسین، روایت زندگی حاجیه خانم راضیه صادقی، مادر شهیدان اسحاق و مجید اسحاق، نویسنده: سکینه صفرزاده، ویراستار: مریم کتابی. مشخصات نشر: قم: حماسه یاران، ۱۴۰۲. مشخصات فیزیکی: ۲۳۹ ص: (مصور رنگی)، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م. شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۱۱۹-۱۲-۰ وضعیت فهرست نویسی: فیبا عنوان دیگر: روایت زندگی حاجیه خانم راضیه صادقی، مادر شهیدان اسحاق و مجید اسحاق. موضوع: صادقی، راضیه، ۱۳۲۲- -- خاطرات موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- خاطرات Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Personal narratives | مادران شهیدان -- ایران -- قم -- خاطرات Diaries | Iran -- Qom -- Martyrs' mothers | شناسه افزودن: صفرزاده، سکینه، ۱۳۵۹ شهریور - آرده بندی کنگره: DSR۱۶۲۸ آرده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۲۰۹۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۲۴۵۳۶ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

نشانی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران،

طبقه همکف، پلاک ۲

۰۲۵۳۷۷۴۸۰۵۱

۰۹۱۰۱۵۵۹۰۱۰

www.hamasehyaran.ir



انتشارات حماسه یاران

فهرست

۷	مقدمه
۱۱	فصل اول
۲۳	فصل دوم
۳۳	فصل سوم
۴۷	فصل چهارم
۶۳	فصل پنجم
۷۳	فصل ششم
۸۷	فصل هفتم
۹۷	فصل هشتم
۱۱۳	فصل نهم
۱۲۵	فصل دهم
۱۳۹	فصل یازدهم
۱۵۱	فصل دوازدهم
۱۷۵	فصل سیزدهم
۱۸۷	فصل چهاردهم
۲۰۳	فصل پانزدهم
۲۱۵	فصل شانزدهم
۲۲۳	تصاویر

مقدمه

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ.^۱
و به آنان که در راه خدا کشته شدند مُرده نگویید، بلکه زنده‌ی ابدی هستند؛ ولیکن همه‌ی شما این حقیقت را ندانید.

قبل از دیدار با مهربان‌ترین مادر شهیدی که دیده بودم، شاید درباره تفسیر آیه‌ای که در قرآن برای مقام شهدا نزد پروردگار عالم آورده شده است عمیق نمی‌اندیشیدم، که شهدا طبق فرموده‌ی خداوند، زنده‌اند و به اذن الهی احوالات ما را می‌بینند. دغدغه‌ام درباره‌ی زندگی این بزرگواران، همیشگی بود و آرزوی دیرینه‌ام، قلم زدن برای این زندگان جاوید تاریخ؛ تا اینکه توفیقی بزرگ حاصل شد که از زندگی و عاقبت نیک این مردانِ مرد و مادرانِ صبورشان قلم بزنم.

۱. بقره، آیه ۱۵۴.

از دوستی شنیدم بی بی سیده شریفه علیہ السلام دختر حضرت امام حسن مجتبی علیہ السلام خیلی حاجت می دهد. گفت: «اگه حاجت مهمی داری، یه ختم چهل روزه ی سوره ی یاسین بگیر و ثوابش رو به بی بی شریفه هدیه کن.» با یقین کامل و با توکل بر خدا و اهل بیت علیهم السلام این ختم را شروع کردم. حاجتم این بود که تا ختم تمام نشده، دختر کریم اهل بیت علیهم السلام واسطه شوند تا خداوند شهیدی را که خودش می خواهد، جلوی راهم قرار دهد و توفیق نوشتن زندگی اش را عنایت کند. بیستمین روز ختمم رسیده بود که به یک مولودی دعوت شدم. خانم مداحی را که کنارم بود، می شناختم؛ خواهر شهید بود. گفتم: «می خوام گنجی درباره یکی از شهدای شهر قم بنویسم. دو ساله ساکن قم و آشنایی زیادی با این شهر و شهداش ندارم. شما کسی رو سراغ دارید که راهنماییم کنه؟» بی مقدمه شماره ختم و کتاب اسحاق را داد و گفت: «ایشون خادم الشهداء هستن. تو خونواده شون یازده تا شهید دارن.» این شد که خیلی زود دعایم مستجاب شد و توسط خانم اسحاق، دختر عموی شهیدان، با مادر شهیدان اسحاق اسحاقی و مجید اسحاقی آشنا شدم.

روز هفتم آبان ماه ۱۴۰۱ سالروز میلاد حضرت شاه عبدالعظیم حسنی علیہ السلام بود که در حرم مطهر بی بی دو عالم حضرت معصومه علیہ السلام با مادر شهید قرار گذاشتیم. در اولین دیدار دل توی دلم نبود. قرارمان کنار ایوان آینه بود. چقدر مادرانه در آغوشم گرفت! گرمای وجودش چه آرامشی به من داد؛ انگار سال ها بود می شناختمش! سیر نگاهش کردم. نماز ظهر و عصر را که به جماعت خواندیم، کنارش راه افتادم تا به مزار شهید اسحاق در قبرستان شیخان برویم.

دستم را روی سنگ مزار شهید گذاشتم و آهسته گفتم: «سلام شهید اسحاق، خودت توی این راه سخت کمک کن.» برای دیدار بعدی با مادر، لحظه شماری می کردم. آن قدر گرم پذیرایم می شد و آن قدر صمیمانه و مادرانه «دخترم» خطابم می کرد که دلم آرام می گرفت. بارها به خودم نهیب می زدم که آیا توفیق قلم زدن درباره ی این بزرگ دلان، نصیب من خواهد شد؟!

مصاحبه ها دو هفته بیشتر طول نکشید و کارها چنان سریع پیش رفت که خودم هم تعجب کردم؛ باستانی در یک دور تند! این کتاب، حاصل سی ساعت مصاحبه و نشستن پای درد دل های حاجیه خانم راضیه صادقی است. این کار آن قدر برایم مقدس بود که به یاد ندارم حتی یک صفحه از آن را بدون وضو نوشته باشم. پیش از مصاحبه، نگارش متن کتاب، کمتر از سه ماه زمان برد و بازبینی و اصلاح متن هم نیم سال طول کشید. در مدت هم نشینی با مادر دو شهید که یک جانباز هم تقدیم انقلاب کرده، بارها با شنیدن خاطرات تلخ و شیرینش گریستم و خندیدم و بارها در دل به خود گفتم که آیا من و ما هم می توانستیم بعد از گذشت روزهای پر رنج و مشقت بار و تحمل دوری پاره های تن، این سخن حاجیه خانم را که مدام تکرار می کرد: «هر چه دیدم زیبایی بود»، از ته دل بگوییم؟!

حاجیه خانم راضیه صادقی، عروسِ صبور مرحوم حاج غلام حسین اسحاقی، اهل روستای بیدهند شهر قم است؛ روستایی کوچک، اما معنوی با مردمانی غیور که پنجاه و سه شهیدش، زمانی در محیط پاک و معنوی آن، روزگار گذرانده اند. از این تعداد شهید، یازده تن از نسل پاک حاج غلام حسین اسحاقی

هستند که تلاش کردم هرچند مختصر، نامی از آن‌ها در این مکتوب آورده شود. آرزو دارم این کتاب که هر نقصش پای من، و هر پای و زلالی اش، عنایت شهیدان است، مورد قبول حضرت ارباب، سیدالشهدا آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار بگیرد؛ ان شاء الله.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همکاری صمیمانه‌ی خانواده‌ی محترم شهیدان اسحاق، هم‌زمان شهید، خانم زینب اسحاق و همچنین از زحمات بی‌دریغ همسر عزیز و صبورم، آقای محمد کریم زاده که یاور همیشگی ام بوده قدردانی کنم، راهنمایی‌ها و حمایت‌های آقای حاج حسین کاجی و آقای مهدی قربانی نیز در این اثر بسیار شایسته‌ی سپاس و تقدیر است.

اسفند ۱۴۰۱

صفرزاده